

عین صاد

بزرگی که به بزرگ بودن نمی‌اندیشید زندگی، شخصیت و اندیشه‌های تربیتی علی صفایی حائری

ناصر نادری

«عین صاد» را از نوجوانی، با کتاب‌هایش می‌شناختم. قلم زیبا و نگاه تازه او به موضوعات دینی برایم جالب بود. قلمش مرا یاد دکتر علی شریعتی می‌انداخت. بعدها فهمیدم او روحانی است و نامش در واقع **علی صفایی حائری** است. کتاب‌هایش همه خواندنی‌اند و برای معلمان درس آموز و تأمل‌آفرین. آنچه در اینجا می‌آید، توشه‌ای است از محتوای وبگاه «einsaid.ir» که امیدوارم شعله‌ای هر چند کوچک در جان مخاطبان برافروزد تا کتاب‌های عین صاد را بخوانند و در لذت احساسات و اندیشه‌هایش شریک شوند.

آثار و شخصیت فرهنگی

علی صفایی حائری (۱۳۳۰-۱۳۷۸) اندیشمند و نویسنده برجسته، دارای آثار عمیق و جذاب و اندیشه‌های پویا و ماندگار بود. نخستین کتاب وی «مسئولیت و زندگی» بود. در این کتاب، نویسنده «تربیت و سازندگی» را نخستین نیاز انسان و زیربنای حرکت او برمی‌شمارد. بیش از پنجاه اثر مکتوب در زمینه‌های دینی، تربیتی، نقد و شعر از او به‌جا مانده است. غالب کتاب‌هایش با عنوان «عین‌صاد» منتشر شده‌اند.

○ بهار رویش

(شرحی بر دعا‌های ورود و وداع ماه رمضان)

○ تربیت کودک

(نقش معلم، روش تربیت و عوامل تربیت)

○ انسان در دو فصل

(روش تربیتی اسلامی در دوره‌های قبل و بعد از بلوغ)

○ خط انتقال معارف

(روش تبلیغ و انتقال معارف بین نسل‌ها)

○ رشد

(تحلیلی از رشد و خسر انسان‌ها، تفسیر سوره عصر)

○ صراط

(سیر و سلوک، راه‌ها و...، تفسیر سوره حمد)

○ تطهیر با جاری قرآن؛ جلد اول

(تفسیر سوره‌های فلق، ناس، توحید، نصر، کافرون و...)

○ تطهیر با جاری قرآن؛ جلد دوم (تفسیر سوره بقره)

○ تطهیر با جاری قرآن؛ جلد سوم (تفسیر سوره‌های مدثر، قدر، علق و...)

○ نامه‌های بلوغ (پنج نامه تربیتی، عرفانی، اخلاقی با توجه به بحران انتخاب و معیارها)

○ بشنو از نی (مروری بر دعای ابوحمزه ثمالی)



۱۳۷۸

مرگ

۱۳۴۹

تولد نخستین
فرزند

۱۳۴۶

ازدواج

۱۳۴۴

مطالعه فشرده
تاریخ ادبیات
ایران و جهان

۱۳۳۰

تولد

در گذر
زمان

تابان ۱۳۹۲

مؤسسه آموزش

شماره ۲

متوسطه

۶

زیستن یا مردن

انسان باید انتخاب کند؛ چه زیستن را و چه مردن را. و در انتخاب، دنبال رجحان‌ها و اهمیت‌ها و ضرورت‌هاست، هنگامی که زندگی سازنده‌تر است، زندگی، و آن لحظه که مرگ بارورتر است، مرگ انتخاب می‌شود. و این است که مرگ این‌ها، خود، زندگی است و ادامه‌ عالی‌تری از حیات.

استعدادهایم برای چیست؟

برای شناخت اینکه چرا هستیم. باید بدانیم با چه چیزهایی هستیم. از وسایلی که در یک اتاق هست، می‌توان کشف کرد که این اتاق برای چیست و برای چه آفریده شده، از استعدادها و نیروهای انسان هم می‌توان کشف کرد که او برای چیست و برای چه آفریده شده است.

پر خوری فکری

ما پیش از آنکه تشنه شده باشیم نوشیده‌ایم، پیش از آنکه به اشتها آمده باشیم و با سؤال‌ها گلاویز شده باشیم، خود را تلنبار کرده‌ایم و پیش از آنکه به معناها دست یافته باشیم، به کلمه‌ها رسیده‌ایم و این است که باور کرده‌ایم و با آنکه زیاد داریم، مریض و بی‌رمق هستیم.

چشم

به راه حادثه‌ها

ما بازیچه شتاب‌ها هستیم. مگر هنگامی که از پیش طرحی داشته باشیم و با حساب احتمالات آماده شده باشیم و خط آخر را خوانده باشیم! در این هنگام، این ماییم که چشم به راه حادثه‌ها هستیم و با سازمان و تنظیم خویش، به حادثه نظام داده‌ایم و سازمان بخشیده‌ایم.

رنج عشق‌های کوچک

رنج عشق‌های کوچک را فقط با عشق‌های بزرگ و «عشق به خدا» می‌توان سبک کرد.

نشانه منزلت

تأثیرپذیری و رنج و شادی تو نشان‌دهنده قدر و درجه وجودی توست.

خود را زیاد کنیم

ما که راه زیاد کردن ثروت و قدرت را یاد گرفته‌ایم، آیا برای زیاد شدن و بارور کردن خودمان راهی سراغ داریم؟

تفکر جاری

تفکری که به جریان نیفتد، تبدیل به وسواس می‌شود.

شعر

قورباغه‌ها

قورباغه‌ها بی‌اعتنا به وسعت هستی در کنار باتلاق‌ها با دست‌های بلندشان با کثافت‌ها پیمان بسته‌اند به گل‌ها و کرم‌ها قانع هستند سوسک‌ها برایشان ترانه می‌خوانند قورباغه‌های مست سرشار از شادی و خیال روی دو پا نشسته شکسته شکسته می‌خوانند اینجا بهشت ماست اینجا بهشت برین است

آدم آفریدن!

مرادم از تربیت، از آهن «ماشین ساختن» است و از بشر، «آدم آفریدن»! آدم کسی است که بر تمام استعدادهایش مدیریت و رهبری دارد و به آن‌ها جهت می‌دهد. مرادم از انسان رشدیافته موجودی است که از سطح گزینه بالا آمده و در حد وظیفه و انتخاب زندگی می‌کند.

خاطره

شاگرد را چشمه می‌خواست

عین صاد، در روزهای جوانی‌اش، هر استعدادی را که مشتاق معارف می‌یافت به حوزه علمیه قم متصل می‌کرد؛ مستقیم یا غیرمستقیم؛ طوری که حرف به فرد مشتاق برسد. می‌گفت: «بچه‌ها به قم بیایند چشمه می‌شوند!» به غیر از آموزش‌های نظری و همراهی عمل و عبادت و عشق و اخلاص، به افراد «شخصیت» می‌داد و آن‌ها را بزرگ می‌شمرد. یکی از شاگردانش تعریف می‌کند: «جایی نماز می‌خواندیم.

جلو نایستاد. به یکی از شاگردانش

اقتدا کرد. گفت: من که همیشه نیستم، باید این‌ها عهده‌دار شوند!» بعد رو به شاگردانش می‌گفت: «حدیثی بخوانید!» و مؤدبانه گوش می‌داد. اگر شاگرد دیگری به نحوه صحبت کردن او ایراد می‌گرفت، او را به سکوت و توجه دعوت می‌کرد. اگر شاگردی می‌گفت: «آقا! من در حضور شما چه حدیثی بخوانم؟» او می‌گفت: «ما از حلقوم معصوم می‌شنویم، بگو!»